

خنده باران

غضنفر می ره رستوران می گه: جوجه دارین؟



* غضنفر می ره رستوران می گه: جوجه دارین؟

گارسون: آره

می گه: دونش بدین نمیره!

* حیف نون می ره هتل. صبح روز اول می ره توی رستوران هتل صبحانه بخوره می بینه روی تابلو نوشته: از ساعت 7 الی 11 صبحانه... از ساعت 11 الی 5 نهار و از ساعت 5 الی 11 شب شام سرو می شود...

پیش خودش می گه: پس من کی وقت کنم برم شهر رو ببینم؟

* معلم: نام پدرت چیست؟

دانش آموز: پدرم نام های مختلفی دارد. من به او می گویم بابا، مادرم می گوید پدر بچه ها، نوکرمان می گوید آقا و بقال محلمان می گوید بدحساب.

* اولی: من هر وقت چیزی در کله ام فرو رود، دیگر بیرون نمی آید و فراموش نمی کنم.

دومی: پس چرا پولی را که از من قرض گرفتی، یادت رفته و پس ندادی؟

اولی: برای این که پول در جیبم فرو رفت نه در کله ام!

* دو هندوانه فروش نزدیک به هم بساط کرده و مشغول فروش هندوانه بودند.

اولی فریاد می زد: بیا که هندوانه دارم، قند غسل، نبات، قرمز قرمز، بیا بیا به شرط چاقو، هندوانه فروش دومی بدون این که فریاد بزند، خطاب به عابرن می گفت: هرچی اون می گه منم دارم!

*از خسیسی پرسیدند: تو در دنیا چه آرزویی داری؟

گفت: آرزو دارم کچل شوم و دیگر پول سلمانی ندهم

*یکی از قبایل آدم خوار مرد کله تاسی را دستگیر می کنند و نزد رئیس خود می برند و از رئیس می پرسند با این مرد تاس چه کنیم؟
رئیس می گوید: از او تاس کباب درست کنید!